

Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

بمِ رانِ غزه، مماس و حزب الله



تقی رهمانی

شماره مقاله : ۱۰۳۳

تعداد صفحه : ۵

آفرین بررسی : ۸۸/۰۸

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : —

بحران غزه، حماس و حزب الله

از آغاز عملیات نظامی اسرائیل در نوار غزه، حزب الله لبنان می‌کوشد از تواتر پرسش "چرا به کمک حماس نمی‌شتابید" بکاهد. لبنان همسایه اسرائیل است و برخلاف مدافعان حماس در ایران که عملاً امکان ورود به نوار غزه را ندارند، حزب الله ظاهراً با هیچ نوع مانع عینی برای گشودن جبهه جدیدی علیه اسرائیل مواجه نیست. اما شیخ حسن نصرالله تنها سخنرانی می‌کند و می‌کوشد از سویی با برجسته نمودن بستن گذرگاه رفح توسط مصر، نیروهای نظامی مصر را به تَمَرّد از دولت تهییج نماید و از سوی دیگر حماس را به حمله‌های شدیدتر تا نابودی اسرائیل تشویق کند. البته بدیهی است نصرالله برای به نمایش گذاشتن حداقلی استانداردهای جمهوری اسلامی، در مواجهه با بحران غزه، دولت‌های عربی را نیز محکوم می‌کند؛ اما تاکنون هیچ‌گونه نشانه قابل تاملی از تمایل حزب الله به یاری دادن عینی و نه تخیلی حماس در بحران غزه به چشم نمی‌خورد.

در واقع مدت‌هاست شیخ حسن نصرالله بیش از آنکه خود را درگیر ایدآلیسم سنتی اعراب در نابودی اسرائیل و تحقق اهداف جمهوری اسلامی در فلسطین و لبنان بداند، به مشارکت جدی در حکومت و مبدل ساختن حزب الله به یک حزب تمام عیار می‌اندیشد. هویت حزب الله از جمهوری اسلامی در حال استقلال یافتن است و علاقه‌مند است در انتخابات پیش روی لبنان به عنوان یک حزب سیاسی مبارزه کند. حزب الله به حمایت افکار عمومی جهانیان نیاز دارد و دیگر نمی‌تواند به بهانه‌ای چون تجاوز اسرائیل و اشغال جنوب لبنان به منظور درگیری با اسرائیل تمسک نماید. به این ترتیب نصرالله سخنرانی‌های حمایت‌گر و پر شور و نمایشی بیشتری در حمایت از حماس ایراد می‌کند و حزب الله لبنان تجمع‌های گسترده‌تری به راه می‌اندازد، اما عملاً کوچکترین گامی جهت درگیری نظامی با اسرائیل بر نمی‌دارد.

این در حالی است که در ایران جمعیت داوطلب برای اعزام به غزه در حال افزایش است و جماعت استشهدایون آرزو می‌کنند کاش بال داشتند و می‌توانستند به نوار غزه پرواز کنند. اما جمهوری اسلامی، که با ایجاد تکانه‌های عاطفی مکرر می‌کوشد دولت‌های عرب را به خیانت، مماشات و تبانی پنهانی با اسرائیل متهم کند، به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا نیروی مقاومت در لبنان مماشات می‌کند و در جنگی تمام عیار با اسرائیل، همان‌گونه

که آرزوی جمهوری اسلامی است، درگیر نمی‌شود؟ البته فراموش نکنیم که توان واقعی نظامی حزب الله، پس از جنگ با اسرائیل، کاهش جدی یافته است و اسرائیل عملاً حزب الله را به مرز از دست دادن نسبی بضاعت نظامی‌اش رسانید.

در این میان سوریه نیز تنها به فعالیت محدود تبلیغاتی علیه اسرائیل پرداخته و از هم‌نوایی با ایران علیه دول عربی دیگر اجتناب می‌کند. به این ترتیب به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی با پرستیز رادیکال و برانگیخته جنگ تمام عیار علیه اسرائیل کاملاً تنهاست و دول عربی ضمن آنکه حملات اسرائیل را به غزه، وحشیانه توصیف می‌کنند و آمادگی خود را برای ارائه مساعدت‌های غیر نظامی به حماس اعلام کرده‌اند، ایران را به مداخله در فلسطین و مصالح اعراب منطقه متهم می‌نمایند.

حال حماس یا باید تجربه حزب الله لبنان را مبدل به خودآگاهی نماید و به مصالح ملی فلسطین، اتحاد با فتح، مشارکت مدنی در تحقق واقعی دولت فلسطینی، و دریافت امتیاز از اسرائیل بیاندیشد و یا با هزینه کردن کل بضاعت نظامی‌اش و از دست دادن نیروهایی که سال‌ها صرف آمادگی‌شان نموده است، دچار تشتت گردیده و هویت خود را عملاً برای مدتی طولانی معلق نماید.

این در حالی است که حماس از نظر نظامی هرگز در قواره حزب الله نبوده است و اصولاً غزه با مختصات جغرافیایی ایزوله خود تفاوت‌های بسیاری با جنوب لبنان دارد. عملاً حماس در نبرد با اسرائیل تنها به کنش‌های نمایشی نظامی، چون پرتاب راکت، می‌پردازد که با آغاز نبرد زمینی توانش در انجام این اقدامات نیز کاهش خواهد یافت.

حماس با راکت پراکنی‌های هیجان‌زده به سوی اسرائیل، زمینه مساعدی جهت حمله غافلگیرانه اسرائیل به غزه را فراهم کرد و امروز علی‌رغم آنکه افکار عمومی دنیا رفتار عقده‌گشایانه و ضدانسانی اسرائیل را در غزه محکوم می‌کند، عملاً در ادامه این نبرد تنهاست.

اضلاعِ مثلثِ خونینِ ایران، حماس و اسرائیل به خطوطِ نقطه چین مبدل شده و حماس باید دریافته باشد که دولت‌های عربی هویت‌اش را در هیچ شرایطی بومی ارزیابی نمی‌کنند و عدم پشتیبانی نظامی و مداخله آنها در بحرانِ غزه، عملاً اقدامِ جدی علیه ایران ارزیابی می‌گردد. از سوی دیگر این مثلثِ خونین، مثلثِ طلاییِ ایران در دریافتِ امتیاز از جامعه جهانی نیز هست و بدیهی است جمهوری اسلامی علاقه‌مند است بحرانِ غزه طولانی گردیده و هم چنان برگِ برنده ایران در معادلاتِ جهانی باشد. این امر در بررسیِ نتایجِ جنگِ غزه، برای اسرائیل نیز مویداتِ جدی می‌یابد.

با فرضِ اشغالِ غزه توسطِ اسرائیل، این دولت می‌تواند بن‌بستِ شکننده‌ای را تجربه نماید. در واقع یا ارتشِ اسرائیل باید در غزه بماند و با سرکوب و ایجادِ اِرعاب به نابودیِ حماس بکوشد و یا ادارهٔ این منطقه را به دولتِ محمود عباس منتقل کند. هر دوی این گزینه‌ها عملاً مستلزمِ هزینه‌های جدی است. استقرارِ ارتشِ اسرائیل در غزه مخالف با تعهداتِ این کشور در روندِ صلح با فلسطینیان و لذا در تباین با افکارِ عمومیِ ملت‌ها و دولت‌های دیگر، بویژه جامعهٔ اروپا، و همچنین متضمنِ تلفاتِ جدی در میانِ نیروهای نظامیِ اسرائیل و غیرنظامیانِ غزه خواهد بود. انتقالِ ادارهٔ غزه به محمود عباس نیز با موانعِ عینی و ذهنیِ جدی در میانِ فلسطینیان همراه است.

با این همه، انتخابات در اسرائیل بسیار نزدیک است و دولتِ این کشور ناگزیر است جهتِ پیروزی در انتخابات عملکردِ قدرتمندانه‌ای در بحرانِ غزه را به افکارِ عمومیِ خود القا نماید؛ هر چند از ابتدا هدف گذاریِ اسرائیل، نه تغییرِ حکومت در غزه، بلکه توقفِ عملیاتِ راکت پراکنیِ حماس اعلام شده بود. حماس پس از آغازِ دورهٔ جدیدِ پرتابِ راکت به سوی اسرائیل، پیش‌بینی نمی‌کرد که با حملهٔ تمام‌عیارِ اسرائیل به غزه مواجه شود. این غافلگیری عملاً در ماجرای ورودِ نیروی زمینیِ اسرائیل به غزه نیز تکرار شد و غافلگیریِ سوم می‌تواند به بهایِ سلبِ مطلقِ موجودیت و هویتِ حماس رخ دهد.

به نظر می‌رسد حماس برای پرهیز از پایانِ تراژیک، چاره‌ای جز تن دادن به آتشِ بس فوری ندارد. در این صورت اسرائیل نیز ناگزیر از پذیرشِ آن بوده و حماس با ادامهٔ موجودیتِ خود خواهد توانست به کنش‌های حیاتیِ دموکراتیکِ روی آورده و سهمِ خود را در معادلاتِ فلسطین، با حمایتِ جهانیان، بجوید.

منافع اسرائیل و جمهوری اسلامی در کشتار بودن بحران غزه جداً قابل تامل است و حماس در این بزنگاه تاریخی می‌تواند با پذیرش و حتی درخواست فوری آتش بس، مانع تلاش و انهدام خود در اصطکاک خونین منافع اسرائیل و ایران گردد. بدیهی است این امر به معنای هویت جویی و استقلال خواهی حماس در برابر ایران بوده و زمینه را برای اعتماد اعراب و جهانیان به حماس فراهم خواهد آورد.

یکشنبه ۲۹ دی ۱۳۸۷